

دو رکعت نماز، قبل از اعدام

بچه‌ها باید به اجبار بلند شوند و به احترام، يك ضربهٔ پا بر زمین بزنند! افسر عراقی با غرور تمام دور تا دور بچه‌ها شروع به قدم زدن می‌کند...



جام جم آنلاین: بچه‌ها باید به اجبار بلند شوند و به احترام، يك ضربهٔ پا بر زمین بزنند! افسر عراقی با غرور تمام دور تا دور بچه‌ها شروع به قدم زدن می‌کند، سپس جلوی صف می‌ایستد و با نیشخند تمسخر آمیزی می‌گوید که می‌خواهد یکی از آن‌ها را اعدام کند و اگر کسی داوطلب نشود، خودشان یکی را انتخاب می‌کنند.

اسرای شلمچه را از بغداد به اردوگاه دیگری منتقل می‌کنند و طبق روال هر روز، آن‌ها را به باد کتک می‌گیرند. ششم تیرماه 1367 است. اسرا بعد از کتک هر روز، با بدنهای رنجور و چشم‌های نگران در صف‌های آمار، به ستون پنج می‌نشینند. هر کس به چیزی فکر می‌کند. در آن لحظه صدای درهم برهم عراقی‌ها به گوش می‌رسد. در باز می‌شود، افسر عراقی با یکی دو تا از درجه دارها و چند سرباز دیگر وارد می‌شوند.

بچه‌ها باید به اجبار بلند شوند و به احترام، يك ضربهٔ پا بر زمین بزنند! افسر عراقی با غرور تمام دور تا دور بچه‌ها شروع به قدم زدن می‌کند، سپس جلوی صف می‌ایستد و با نیشخند تمسخر آمیزی می‌گوید که می‌خواهد یکی از آن‌ها را اعدام کند و اگر کسی داوطلب نشود، خودشان یکی را انتخاب می‌کنند.

حرکت‌های نامناسب سربازان بعثی و چرخش‌هایشان به دور بچه‌ها که کابل‌ها را در دست می‌چرخانند و به عربی چیزهایی می‌گویند، اسرا را کلافه می‌کند و قدرت تفکر را از آن‌ها می‌گیرد.

ناگهان حسن با گام‌های محکم و استوار، بدون تردید و ترس جلو می‌رود.

با این کار حسن، غم و اندوه در صورت دوستانش نقش می‌بندد. چهره‌ای که همیشه مایهٔ آرامش و سرور درونی بچه‌هاست.

در لحظات پایانی زندگی، عراقی‌ها از او می‌خواهند تا آخرین آرزو و وصیت خود را از آنان بخواهد. حسن، فقط فرصتی برای خواندن دو رکعت نماز را طلب می‌کند.

بچه‌ها بی‌صبرانه منتظر نشسته‌اند و خدا خدا می‌کنند تا عراقی‌ها از این تصمیم خود صرف نظر کنند.

ناگهان عراقی‌ها به همراه حسن وارد می‌شوند و افسر عراقی به اسرا می‌گوید: این جوان خیلی فهمیده و شجاع است. ما از قصد این کار را کردیم تا آن کس که شهادت بلند شدن را دارد، به عنوان مسئول آسایشگاه برای شما انتخاب کنیم. (نوید شاهد)